

چرا قصه‌ها با «یکی بود، یکی نبود» آغاز شد؟

هیچ قصه گویی نیست که داستانش با «یکی بود، دیگری بود» آغاز شود. روایت است که «یکی بود، یکی نبود» داستان زندگی ماست. یکی بود، یکی نبود؛ با هم ساختن‌ها برای بودن اما همیشه یکی باید باشد و دیگری نباشد و ما مسیر این قصه کهن، برای بودن یکی، یکی را نیست می‌کنیم؛ از دارایی، از آبرو، از هستی، انگار که بودنمان وابسته به نبودن دیگری است.

ترفند جدا کردن بچه‌ها از اینترنت و علاقه‌مند کردن شان به کتاب در گفت‌وگو با «ظریفه قاسم‌پور» مروج کتابخوانی

شهرزاد قصه گو در پارک‌های نسیم شهر



اطلاعات که خودش از ۶ سالگی با خانواده‌اش از هشترونده نسیم شهر مهاجرت کرده، سال‌هاست دغدغه ساختن شهر کودکی‌هایش را دارد. از خیلی‌ها شنیده است که این‌جا زندگی کردن سخت است و باید دنبال هموار کردن مشکلات بود ولی همیشه یک جمله را تکرار کرده: «چه کسی به جز خودمان قرار است شهر را برای بچه‌هایمان بسازد؟» او از ۵ سال پیش به صورت رایگان شروع به ترویج کتابخوانی در فضاهای عمومی شهر کرد تا بچه‌ها و خانواده‌هایشان با قصه‌ها

و کتاب‌ها آشنا شوند. حالا کار یک نفره‌اش تبدیل به گروه شده و نامش به عنوان قصه‌گوی نسیم شهر، گوش به گوش پیچیده است. بچه‌ها از او استقبال می‌کنند، با پول توجیبی‌هایشان کتاب می‌خرند و در برنامه‌های کتابخوانی موبایل و تبلت‌شان را کنار می‌گذارند و دل می‌دهند به قصه‌ها. این اتفاق فرهنگی با داستان خالی «ظریفه» رقم خورد و حالا صدایش به قلب تهران رسیده؛ به میدان پاستور، نهاد ریاست جمهوری.

به‌ناز مقدسی «نسیم شهر» و «تهران» نماد تضادهای زندگی هستند. نسیم شهر را مهاجرها ساختند، خانواده‌هایی که از سال‌ها پیش برای کارگری از شهرهای مختلف به تهران آمدند و به دلیل شهری بیخ‌گوش یا بی‌تخت، جایی که مردمش نیم‌ساعت با تهران فاصله دارند با سبک زندگی خاص خودشان. ظریفه قاسم‌پور، کتابدار کتابخانه نسیم شهر و کارشناس ارشد علوم

اول همه قصه‌های قدیمی با «یکی بود، یکی نبود» شروع می‌شد. شما هم قصه‌هایتان را با همین جمله آغاز می‌کنید؟

معمولاً نه! شاید گاهی در مناسبت‌هایی مثل چهارشنبه‌سوری که داستان‌های سنتی را روایت می‌کنم، قصه را با یکی بود، یکی نبود شروع کنم، ولی الان قصه‌هایم را با یک سوال یا چالش شروع می‌کنم. مثلاً جلد کتاب را به بچه‌ها نشان می‌دهم و می‌گویم بچه‌ها این‌جا چه می‌بینید؟ و این شروع گفت‌وگو و ارتباط با بچه‌هاست.

شما قصه کتاب‌ها را می‌خوانید یا بنا به شرایط مختلف با اتفاقات روز قصه‌های جدیدی می‌سازید؟ من هم از قصه کتاب‌ها استفاده می‌کنم و گاهی به مناسبت‌های مختلف که کتاب قصه‌ای برایش پیدا نمی‌کنم، خودم داستان می‌نویسم. گاهی هم برای قصه‌سازی از خود بچه‌ها استفاده می‌کنم. هر چند که این منطقه محروم است، اما بچه‌هایش واقعا خلاقند و گاهی داستان‌هایی تعریف می‌کنند که جالب است.

قصه‌ای هست که بچه‌ها آن را از بقیه قصه‌ها بیشتر دوست داشته باشند؟

بله؛ کتابی به نام «با یک فکر بکر چه کار می‌توان کرد».

قصه‌اش چیست؟

این کتاب، قصه بچه‌ای است که روزی فکر بکری به ذهنش می‌رسد، ولی خجالت می‌کشد و می‌ترسد که اگر فکرش را به بقیه بگوید، مسخره‌اش کنند. بعد می‌خواهد فکرش را رها کند و برود دنبال کار و زندگی‌اش، ولی این فکر افتاده بود دنبالش و مثل سایه با او می‌آمد و هیچ جایی رهاش نمی‌کرد. خلاصه آن قدر با او آمد که تصمیم گرفت یک مقدار فکر را در ذهنش پرورش دهد ولی باز هم به کسی چیزی نگفت. تا این که فکر آن قدر بزرگ و بزرگ‌تر شد که دیگر در ذهنش جا نداشت و آمد بیرون. آن‌جا بود که فکر بکر را همه دیدند و آرزو و کشفش عملی شد.

فکر بکر بچه‌های نسیم شهر چیست؟

یکی از آرزوهای که همیشه خیلی‌هایشان می‌گویند این است که دوست دارند نویسنده کتاب قصه‌ها را از نزدیک ببینند. امیدوارم اگر نویسنده‌های ایرانی این خبر را می‌خوانند، سری به بچه‌های نسیم شهر بزنند.

هفته گذشته کلیبی از فعالیت‌های گروه کتابخوانی شما در فضای مجازی منتشر شد که باز نشر آن توسط خانم مولوردی و ابتکار باعث بیشتر دیده شدن کار شما شد. انتشار این خبر تأثیری در روند فعالیت‌تان داشت؟

هنوز زمان زیادی نگذشته که نتیجه‌اش مشخص شود، ولی دقیقاً روز دوم بعد از انتشار، خبر به نهاد ریاست جمهوری رسید و در نهایت خانم مولوردی با یکی از خبرنگاران شهر ستان ما صحبت کرده و گفته بود می‌خواهند از ما حمایت کنند. ظاهراً به خبرنگار هم گفته‌اند که در یکی از این جلسات کتابخوانی، فرماندار شهرمان دعوت شود تا از نزدیک روند کار را ببینند. امیدوارم نتیجه‌بخش باشد و حمایت شویم.

فکر می‌کنید این طرحی که برای ترویج کتابخوانی در شهر کوچکی مثل نسیم شهر تا حدودی به نتیجه رسیده در کلاس‌های مثل تهران هم جواب می‌دهد؟

در این چندسال به این نتیجه رسیده‌ام که من به تنهایی توانستم این طرح را اجرا کنم. پس اگر این طرح توسط مسئولان یا نیرو و اختیارات بیشتری اجرا شود حتماً در یک بازه زمانی کوتاه نتیجه می‌دهد. من یک نفر، با همه سختی‌ها و مشکلات این کار را شروع کردم و حالا صدایم به کل کشور رسیده است.

الان بعد از پنج سال فعالیت در حوزه ترویج فرهنگ کتابخوانی، می‌دانید چند نفر از بچه‌ها و پدر و مادرهایشان کتابخوان شده‌اند؟

در این سال‌ها خیلی از خانواده‌ها به صورت مداوم در برنامه‌ها شرکت کرده‌اند، اما نمی‌توانم بگویم چند نفر کتاب می‌خوانند. برای من هیچ وقت تعداد مهم نبوده و حتی اگر یک بچه را به کتاب خواندن علاقه‌مند کرده باشم هم برای این دنیا و هم آن دنیایم کافی است، چون کتاب مسیر زندگی کودک را عوض می‌کند. خیلی وقت‌ها مادرها می‌گویند که بچه‌شان پول توجیبی‌اش را جمع کرده تا با آن کتاب بخرد؛ این موضوع نتیجه‌ای است که از هدفم گرفته‌ام.

برنامه‌هایتان فقط در پارک‌هاست؟ راستش پارک رفتن ما ادامه داشت، ولی به زمستان که رسیدیم به خاطر سرمای هوا مجبور شدیم متوقفش کنیم. هر چقدر دنبال خیر بودیم که فضایی برای برنامه کتابخوانی بدهد، گشتیم، پیدا نشد.

چرا؟ یعنی با کارتان مخالف بودند؟ برخی می‌گفتند اگر می‌خواهید در این‌جا کتابخوانی داشته باشید باید قول بدهید که فقط کتاب‌های مذهبی بخوانید. ولی خب ما حتی اگر کتاب قصه‌های ترجمه شده را هم می‌خواندیم همه‌شان مجوز چاپ داشتند و در کل هدف‌مان این بود که مفهوم و سبک زندگی را به بچه‌ها آموزش بدهیم و فرقی نداشت چه کتابی باشد. به‌ر حال فضا پیدا نکردیم و این توقف کار باعث ایده‌های جدیدتر شد. در نهایت یک سری افرادی را پیدا کردیم که اجازه دادند با بچه‌ها به خانه‌هایشان برویم و اجرا آن‌جا باشد. صاحب یکی از شهرهای‌های منطقه قلعه‌میر داخل مغازه‌اش هم اجازه داد هفته‌ای چند ساعت در آنجا برنامه‌مان را اجرا کنیم.

همین حرف باعث شد فکر کنم چطور بیرون از کتابخانه می‌شود کار کنیم. طبیعتاً فضای عمومی بیشتر می‌توانستیم مردم را با کتاب آشنا کنیم. بنابراین از پارک بانوان شروع کردم، روی یک نیمکت نشستیم و برای بچه‌ها و مادرها قصه یکی از کتاب‌ها را تعریف کردم. خیلی استقبال شد و منم در پارک با من تماس گرفت و گفت بچه‌ها خیلی از تو خوششان آمده و باز هم بیا. تا سه ماه این کار را در پارک بانوان ادامه دادم و بعد از آن به پارک‌های دیگر رفتم و کم‌کم چند نفر از دانش‌جویان و کسانی که دغدغه‌های فرهنگی داشتند هم به من پیوستند و در کنار قصه‌گویی کارگاه‌های بازی درمانی را هم گذاشتیم.

برنامه‌هایتان فقط در پارک‌هاست؟ راستش پارک رفتن ما ادامه داشت، ولی به زمستان که رسیدیم به خاطر سرمای هوا مجبور شدیم متوقفش کنیم. هر چقدر دنبال خیر بودیم که فضایی برای برنامه کتابخوانی بدهد، گشتیم، پیدا نشد.

چرا؟ یعنی با کارتان مخالف بودند؟ برخی می‌گفتند اگر می‌خواهید در این‌جا کتابخوانی داشته باشید باید قول بدهید که فقط کتاب‌های مذهبی بخوانید. ولی خب ما حتی اگر کتاب قصه‌های ترجمه شده را هم می‌خواندیم همه‌شان مجوز چاپ داشتند و در کل هدف‌مان این بود که مفهوم و سبک زندگی را به بچه‌ها آموزش بدهیم و فرقی نداشت چه کتابی باشد. به‌ر حال فضا پیدا نکردیم و این توقف کار باعث ایده‌های جدیدتر شد. در نهایت یک سری افرادی را پیدا کردیم که اجازه دادند با بچه‌ها به خانه‌هایشان برویم و اجرا آن‌جا باشد. صاحب یکی از شهرهای‌های منطقه قلعه‌میر داخل مغازه‌اش هم اجازه داد هفته‌ای چند ساعت در آنجا برنامه‌مان را اجرا کنیم.

چند ماه قبل ظاهراً در بهارستان که در نزدیکی این‌جا است افتتاح شده است. کتابخانه‌های عمومی هم داریم، ولی واقعا تعداد اعضای عضو در آن خیلی کم است.

با وضعیتی که از شرایط معیشتی و فضای کلی شهر ترسیم کردیم مثل فقر مالی، کمبود امکانات تفریحی و فرهنگی و این‌ها ساکنان نسیم شهر مهاجرانی هستند که با فرهنگ‌های مختلف کنار هم زندگی می‌کنند، طبیعتاً آسیب‌ها و دغدغه‌های مردم زیاد است. در چنین شرایطی ترویج فرهنگ کتابخوانی باید کار خیلی سختی باشد. درست است؟

بله؛ در چنین فضایی هر کار فرهنگی که بخواهی انجام دهی سخت است. ولی به‌ر حال افرادی هستند که به این نتیجه رسیدند: هم‌زمان و هم‌مردان، وضع اعتماد در این‌جا چطور است؟ من آمار رسمی از اعتماد ندارم، ولی امسال نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور ۲۱ شهر را به عنوان شهرهایی که آسیب‌های اجتماعی در آن زیاد است، شناسایی کرده که این‌جا هم یکی از این شهرها بود.

تفریح بچه‌ها و کلام مردم چیست؟ آخر هفته‌ها یا اوقات فراغت چه امکاناتی برای تفریح کردن دارند؟ تفریح؛ خیلی سوال سختی است. تفریح بچه‌ها شاید فقط بازی کردن در کوچه‌ها باشد، مادرانی که شاغل نیستند هم در کوچه هستند.

فضای سبز و پارک‌های مجهز یا امکان فرهنگی مثل سرای محله‌دارید؟

پارک‌های کوچک در محله‌ها داریم، ولی نه آن قدر که جوابگوی تفریح جمعیتش باشد. یا مثلاً شهر بازی خیلی کوچکی داریم که چند وسیله بازی بیشتر ندارد و حتی اغلب خانواده‌ها هم هزینه‌اش را ندارند که بچه‌شان را شهر بازی ببرند. یک سری از مردم به صورت شخصی شهر بازی‌های کوچکی داخل مغازه‌ها درست کردند، ولی باز هم همه اینها هزینه‌بر است و خیلی مورد استفاده نیست. برای همین خانواده‌ها ترجیح می‌دهند بچه‌ها در کوچه بازی کنند. سرای محله هم نداشتیم تا این که



می‌خواهید در این‌جا کتابخوانی داشته باشید باید قول بدهید که فقط کتاب‌های مذهبی بخوانید. ولی خب ما حتی اگر کتاب قصه‌های ترجمه شده را هم می‌خواندیم همه‌شان مجوز چاپ داشتند و در کل هدف‌مان این بود که مفهوم و سبک زندگی را به بچه‌ها آموزش بدهیم و فرقی نداشت چه کتابی باشد. به‌ر حال فضا پیدا نکردیم و این توقف کار باعث ایده‌های جدیدتر شد. در نهایت یک سری افرادی را پیدا کردیم که اجازه دادند با بچه‌ها به خانه‌هایشان برویم و اجرا آن‌جا باشد. صاحب یکی از شهرهای‌های منطقه قلعه‌میر داخل مغازه‌اش هم اجازه داد هفته‌ای چند ساعت در آنجا برنامه‌مان را اجرا کنیم.

تفریح بچه‌ها و کلام مردم چیست؟ آخر هفته‌ها یا اوقات فراغت چه امکاناتی برای تفریح کردن دارند؟ تفریح؛ خیلی سوال سختی است. تفریح بچه‌ها شاید فقط بازی کردن در کوچه‌ها باشد، مادرانی که شاغل نیستند هم در کوچه هستند.

فضای سبز و پارک‌های مجهز یا امکان فرهنگی مثل سرای محله‌دارید؟

پارک‌های کوچک در محله‌ها داریم، ولی نه آن قدر که جوابگوی تفریح جمعیتش باشد. یا مثلاً شهر بازی خیلی کوچکی داریم که چند وسیله بازی بیشتر ندارد و حتی اغلب خانواده‌ها هم هزینه‌اش را ندارند که بچه‌شان را شهر بازی ببرند. یک سری از مردم به صورت شخصی شهر بازی‌های کوچکی داخل مغازه‌ها درست کردند، ولی باز هم همه اینها هزینه‌بر است و خیلی مورد استفاده نیست. برای همین خانواده‌ها ترجیح می‌دهند بچه‌ها در کوچه بازی کنند. سرای محله هم نداشتیم تا این که